جلسه 345

شنبه 26/02/88

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در تفسیر حقیقت وجوب تخییری بود.

عرض کردیم مرحوم نائینی وآقای بروجردی قدهما فرموده بودند که وجوب تخییری تعلق گرفته است به فرد مردد. یا به تعبیر دیگر به احدهمای مصداقی.

ما یک احدهمای مفهومی داریم، مفهوم احدهما. یک احدهمای مصداقی داریم، واقع احدهما. راجع به مفهوم احدهما کسی شک ندارد که یک مفهوم ذهنی متعینی هست. مثل بقیه مفاهیم ما یک مفهوم ذهنی معینی داریم به نام مفهوم احدهما. که بالحمل الشایع مردد نیست، فرد مردد نیست. اما آقای بروجردی ره و مرحوم نائینی می گویند وجوب تعلق گرفته است به احدهمای مصداقی، یعنی فرد مردد. ولذا محقق اصفهانی ره صدای اعتراضش بلند شده، فرموده است که: فرد مردد هویت ندارد، ماهیت ندارد. ما در خارج وجود را عین تشخص می دانیم. در خارج ما یا صوم داریم و یا اطعام. اما فرد مردد بین صوم و اطعام ما نداریم.

ما عرض کردیم که این فرمایش محقق اصفهانی تمام نیست. خلط است بین فرد مردد و بین تردد در اضافه وجوب تخییری. مرحوم نائینی نمی گوید وجوب تخییری متعلقش فرد مردد است. می گوید در طرفیت صوم و اطعام برای وجوب تخییری تردد هست. یعنی ذهن هم صوم را تصور می کند و هم اطعام را. وجوب تعلق می گیرد به صوم لا علی نحو الاستقلال، بل علی نحو التبادل و التزلزل. ولذا می گوئیم واجب است یا صوم یا اطعام.

واین مطلب از نظر عرفی کاملا درست است. از نظر عرف وجوب تعلق می گیرد به خارج. همان خارج غیر موجود. چطور شما وقتی شوق دارید به صوم، همان صوم خارجی که موجود نیست مورد شوق شما هست. ولذا وقتی روزه می گیرید می گوئید این همان چیزی است که به آن شوق داشتم. در وجوب تخییری از نظر عرفی اینطور است که شوق و وجوب تعلق می گیرد به صوم و اطعام علی سبیل التبادل. واین هیچ محذوری ندارد. بله! از نظر عقلی چون متعلق وجوب خارج نیست، صورت خارج دیده است، ولذا ما از نظر عرفی قبول داریم که مفهوم الصوم أو الاطعام متعلق وجوب است. مفهوم الصوم أو الاطعام همان مفهوم احد الفعلین است. احد الفعلین یک مفهوم اسمی است، الصوم أو الاطعام آن تبادلش و آن احدهمایش معنای حرفی است که از أو انتزاع می شود. الصوم أو الاطعام با احدهما تفاوتش مثل تفاوت معنای حرفی است با معنای اسمی. و لذا متعلق وجوب به نظر عقل مفهوم الصوم أو الاطعام است و چه بسا می تواند مولا مفهوم اسمی را متعلق وجوب قرار بدهد، بگوید إئت بأحدهما، ولکن از نظر عرفی نه، خارج متعلق وجوب است، همان خارجی که موجود نیست، مولا همان را واجب می کند تا موجود بشود. متعلق امر از نظر عرفی همان خارج غیر موجود است. از نظر عقل، عنوان خارج دیده صوم أو الاطعام متعلق وجوب تخییری است، یا به تعبیر دیگر می تواند عنوان احدهما متعلق وجوب تخییری باشد، ولکن از نظر عرفی ما هو بالحمل الشایع صوم و ما هو بالحمل الشایع اطعام متعلق وجوب تخییری است. وجوب تعلق گرفته است به صوم خارجی لا علی نحو الاستقرار بل علی نحو التزلزل و التبادل.

اینکه محقق نائینی و آقای بروجردی متعلق وجوب تخییری را احدهمای مصداقی می دانند، اگر از نظر عقلی می خواستند این حرف را بفرمایند ما قبول نمی کردیم. چرا؟ برای اینکه در عالم ذهن وجوب، شوق، متعلق می خواهد. و قوام وجوب و شوق به آن متعلق است که از آن تعبیر می کنیم به طرف اضافه. محال است در طرفیت اضافه تردد باشد عقلا. در ذهن متعلق وجوب باید تشخص داشته باشد. و متعلق وجوب تشخص هم دارد. مفهوم الصوم أو الاطعام الملحوظ فانیا فی الخارج. مفهوم احدهما الملحوظ فانیا فی الخارج. ولکن از نظر عرفی ما معتقدیم که عرف اصلا مشکلی نمی بیند. اصلا عرف معتقد است خارج متعلق وجوب است، خارج غیر موجود. یعنی شما که شوق دارید مثلا آب بخورید، همان آب خوردن خارجی است که ملاک دارد و محصل غرض است و همان از نظر عرفی متعلق شوق شما است. حالا گاهی ملاک تعیینی است شوق دارید به آب خوردن، گاهی ملاک تخییری است شوق دارید یا آب بخورید یا دوغ بخورید. اصلا متعلق شوق شما به نظر عرفی خارج است خارجی که هنوز موجود نیست و چه بسا محال هم باشد وجودش. مثلا شوق به بازگشت جوانی. اما متعلق شوق خارج است که غیر موجود است. خارج گاهی خارج متعین است به نظر عرف و گاهی خارج مردد است. و ما این را عرض کردیم که در مثالهای دیگر مثلا در همان علم اجمالش شما می دانید یا این خاک نجس است یا آن خاک دوم. علم دارید احدهما نجس است. و شک دارید در نجس بودن دومی. چطور؟ یک ظرف آب نجسی را از بالای پشت بام ریختند، نمی دانید آیا کل این آب نجس ریخت روی این خاک الف، یا دو نصف شد، نصف آن ریخت روی خاک الف و نصف آن ریخت روی خاک ب. به جوری که اگر فی علم الله هر دو خاک نجس شده، اصلا التراب المعلوم نجاسته اجمالا هیچ تعین ندارد حتی فی علم الله. مرجح ندارد که خداوند متعال بفرماید این خاک الف است که یعلم زید بنجاسته اجمالا. چه فرق می کند با خاک ب؟ فرض این است که هر دو نجس هستند و هیچ عنوان ذهنی هم ندارد که متعین باشد در یکی از این دو. ولکن عرف می گوید من می دانم یکی از این دو خاک نجس است، شک دارم در نجس بودن خاک دیگر، اصالة الطهارة جاری می کند در التراب الآخر، اثرش این است که حالا که فاقد الماء است دیگر زحمت نمی کشد برود یک خاک پاکی از بیابان پیدا کند. نه، می گوید راحت تر این است که یکبار با این خاک تیمم کنم و یکبار دیگر هم با خاک دوم. اصالة الطهارة در احد الترابین لا بعینه که جاری شد. آن چیزی که عقلا موضوع قاعده طهارت است، عنوان التراب الآخر است. عنوان التراب الآخر مصداق عرفی کل شیء نظیف هم هست. از نظر عقلی بخواهید حساب کنید عنوان التراب الآخر موضوع اصالة الطهارة است منتهی عنوان فانی فی الخارج. پس تعین دارد این عنوان. از نظر عرفی بخواهید حساب کنید، واقع و وجود التراب الآخر موضوع اصالة الطهارة است، ولکن عرف تعین التراب الآخر در خارج برایش مهم نیست. مهم این است برای عرف که قاعده طهارت اینجا موضوع دارد و اثرش هم مشخص هست. اثرش جواز اکتفاء به تکرار تیمم است با این دو خاک. ما چه مشکلی داریم؟ از نظر عقل مجرای قاعده طهارت عنوان فانی فی الخارج التراب الآخر است. اثر آن هم مشخص است، جواز احتیاط به تکرار تیمم بکلا الترابین. و عدم احتیاج به گشتن و پیدا کردن خاک پاک. از نظر عرفی هم که فرد مردد مشکلی ندارد. ما چه مشکلی دیگر پیدا بکنیم؟

در همان مثال ملکیت کلی فی المعین، بایع به شما گفت بعتک احدی هاتین الشاتین، کلی فی المعین است دیگر. شما هم گفتید قبلت. آقا اتفاقا قبل از اینکه تعیین بکند بایع آن مملوک شما را، هر دو گوسفند نوزادی به دنیا آوردند، اصلا فرض کنید شیر دادند، پشم دادند. سؤال می کنیم آقای مشتری شما مالک این گوسفند الف هستی؟ می گوید نه، مال این بایع است، ولذا می تواند این گوسفند الف را به هر کس که خواست بفروشد. آیا مالک گوسفند ب هستی؟ الکلام الکلام او ملک بایع هست. آیا مالک عنوان ذهنی احدی الشاتین هستی؟ می گوید مرد حسابی مملوک من در خارج است می گویند بچه هم زائیده. عنوان احدی الشاتین که بچه نمی زاید و شیر نمی دهد. می خواهم یکی از این دو تا بچه گوسفندها را هم بگیرم چون گوسفند من بچه زائیده است. مملوک به نظر عرف در خارج است، ولذا وقتی هر دو تلف می شود مشتری می گوید ملک من تلف شد. عنوان ذهنی که تلف نمی شود. اگر هر دو گوسفند تلف بشود در دست بایع، مشتری می گوید ملک من تلف شد. مملوک در خارج است به نظر عرف، اما تعین ندارد. ولی از نظر عقل بله، مملوک عنوان احدی الشاتین است الملحوظ فانیا فی الخارج. ولی ما مشکلی نداریم. اینجا هم همینطور است.

اینکه مرحوم آخوند در کفایه فرموده است: نمی شود عنوان احدهما یا مصداق احدهما طرف بعث و تحریک باشند، می گوید من قبول دارم علم اجمالی تعلق می گیرد به احدهما، ملکیت در کلی فی المعین تعلق می گیرد به احدهما. اما این وجوب بیچاره چون متضمن بعث و تحریک است، بعث و تحریک به احدهما معنا ندارد. احدهما قابل تحریک نیست. چون شما در خارج یا باید روزه بگیرید یا اطعام کنید. متحرک نمی شوید مگر به طرف صوم یا به طرف اطعام. چون احدهما قابل تحریک نیست، ولذا نمی تواند وجوب تخییری تعلق بگیرد به احدهما لا مفهوما و لا مصداقا.

اقول: جناب آخوند! چه اشکالی دارد تحریک انشائی، تحریک تشریعی نحو احدهما؟ بله تحریک خارجی یا هلش می دهی طرف این اتاق و یا هلش می دهی طرف آن اتاق، تعین دارد. اما تحریک تشریعی مثل شوق می ماند مثل اراده می ماند. شما نمی توانی اراده کنی یعنی شوق داشته باشی به اینکه امروز یا آش بخوری یا آبگوشت. می گوئی خلی حوس کردم یا بروم مغازه اش فروشی یا بروم آن مغازه دیزی پزی. از غذاهای دیگر خوشم نمی آید. شوق داری الی احدهما. شوق الی احدهما و عزم بر ایجاد احدهما این باعث می شود ظهر که شد انتخاب کنی، یا بروی مغازه آش فروشی یا مغازه آبگوشت فروشی. شوق مولا وبعث مولا هم همین است. بعث تشریعی است، شوق است. می گوید شوق دارم شما یکی از این دو کار را انجام بدهی. تحریک انشائی و تشریعی می کند شما را، می گوید باید یکی از این دو کار را انجام بدهی. باید یا روزه بگیری یا اطعام کنی فقیر را. این بلااشکال تحریک می کند مردم را. منتهی مردم اگر انتخاب صوم بکنند آن به داعی نفسانی ممکن است باشد، انتخاب کنند اطعام را آن هم به داعی نفسانی باشد. اما اگر بعث مولا نحو احدهما نبود، اصلا هیچکدام از این دو کار را انجام نمی دادم. این چه محذوری دارد؟ به نظر ما این بحث، بحث واضحی است. اگر کسی همزمان هر دو فعل را هم انجام بدهد هر دو می شود مصداق احدهما. مشکلی نیست، هر دو می شود مصداق احدهما. مثل اینکه مولا گفته اکرم عالما، من هم زید عالم را اکرام کنم و هم عمرو عالم را. هر دو می شود مصداق امتثال. اینجا هم همینطور است و هیچ محذوری ندارد.

اینکه محقق اصفهانی با اینکه قبول دارد که عنوان احدهما بالحمل الشایع فرد معین است در ذهن، و صریحا می گوید یمکن تعلق صفة اعتباریة أو تکوینیة بعنوان احدهما، اما ما نمی دانیم چه اصراری دارد، هر در علم اجمالی انکار تعلق علم را به عنوان احدهما، و هم در وجوب تخییری انکار کند تعلق وجوب را به عنوان احدهما. خب جناب محقق اصفهانی خودت که گفتی خوب هم گفتی، گفتی عنوان احدهما بالحمل الشایع لیس فردا مرددا، بل هو فرد متعین ذهنی. اگر می گوئی ملاک در این عنوان نیست، خب همه جا متعلق وجوب که عنوان است به نظر شما، ملاک در عنوان نیست، ملاک در معنون است. منتهی این عنوان را فانی می بینند در معنون. با نیست که ملاک در عنوان بما هوهو باشد. ملاک در خارج است، عنوان را فانی می بینند در خارج.

سؤال وجواب: احدهمای مصداقی را شما برفرض گیر بدهید بگوئید احدهمای مصداقی فرد مردد است که به نظر عقل هم حرف شما درست است، ولی عنوان احدهما چی؟ حالا یا عنوان اسمی احدهما یا عنوان حرفی احدهما که از آن تعبیر می کنیم الصوم أو الاطعام.

سؤال وجواب: مصداق دارد. عنوان ذهنی احدهما در خارج مصداق دارد. مصداقش صوم است و اطعام. ... مثل فناء عنوان اجتماع النقیضین در معنون. لازم نیست که معنون وجود داشته باشد. اینجا هم قبل از وجود صوم و اطعام عنوان احدهما را فانی می بیند در این دو تا معنون علی سبیل التبادل.

ما نفهمیدیم چرا محقق اصفهانی گریزان است از تعلق وجوب به عنوان احدهما، بعد از اینکه ظاهر ادله هم همین است. "فکفارته اطعام عشرة مساکین من اوسط ما تطعمون اهلیکم أو کسوتهم". اصلا واجب در کفاره حنث یمین اطعام عشرة مساکین أو کسوتهم هست. یعنی احدهمای مفهومی است. منتهی معمولا به معنای حرفی بکار می برند. در روایت صحیحه داریم و کلما ورد فیه أو فهو بالخیار، هر کجا در قرآن آمد أو، مکلف مخیر است.

سؤال وجواب: هیچ فرقی ندارد، احدهما چه مفهوم اسمی اش را بگوئید، "إنی ارید أن انکحک احدی ابنتیّ هاتین"، می توانید هم بجایش بگوئید إنی ارید أن انکحک هذه أو هذه. هیچ فرقی نمی کند.

ما نمی فهمیم چرا محقق اصفهانی از این نظر صحیح گریزان است.

### قول ششم در تفسیر وجوب تخییری

ولذا محقق اصفهانی افتاده به تلاش نادرست. در متن نهایة الدرایة می گوید ما معتقدیم که در واجب تخییری هر عدلی ملاک مستقل دارد. در کفاره افطار عمدی حساب کنید، صوم یک ملاک مستقل دارد، افطار یک ملاک مستقل دارد، عتق یک ملاک مستقل دارد. هیچ تضادی هم بین این ملاکها نیست. فقط شارع بخاطر ارفاق آمده مرخص کرده شما را در ترک الی بدل. والا وجوب رفته است روی صوم تعیینا، وجوب رفته روی عتق تعیینا، وجوب رفته روی اطعام تعیینا، فقط مصلحت ارفاق اقتضاء می کند بگوید یجوز لک ترک کل واحد الی بدله. گاهی که مولا می بیند مکف افطر علی حرام می گوید دیگر ارفاق نمی کنم، هر سه را بیاور، هم صوم، هم افطار و هم عتق. خود همینکه افطر علی حرام میگوید کفاره جمع واجب است علی قول المشهور و خالف فی ذلک جماعة منهم السید السیستانی که می گوید کفاره افطار علی الحرام هم کفاره جمع نیست، (البته ما کفاره جمع داریم، در قتل عمد، اما در افطار بر حرام نداریم ولی مشهور می گویند اینجا هم افطار بر حرام کفاره جمع دارد) محقق اصفهانی می گوید ببینید، اگر تضاد بود بین ملاکات که مرحوم آخوند می گوید، خب اینجا چه جور توجیه می شد و در کفاره افطار علی الحرام می گویند هر سه را بیاور؟ اینجوری محقق اصفهانی توجیه کرده می گوید هر کدام واجب، مصلحت ارفاق و تسهیل می آید می گوید یجوز ترک کل واحد الی بدله.

سؤال وجواب: ایشان قاعده الواحد را در واحد نوعی قبول ندارد.

در حاشیه نهایة الداریة فرموده: واجب تخییری یک قسم دیگری هم دارد، و آن این است که: ملاک واحد نوعی باشد، یک فردش معلول صوم، یک فردش معلول اطعام، یک فردش معلول عتق. مولا واجب می کند عتق را تعیینا، صوم را تعیینا، اطعام را تعیینا، ولی چون می بیند ملاک حاصل می شود بکل من هذه الافعال ترخیص می دهد در ترک کل منها الی بدله. این هم در حاشیه نهایة الدرایة می گوید. یعنی دیگر منحصر نمی کند واجب تخییری را به آنجایی که هر فعلی ملاک مستقل داشته باشد.

اقول: جناب محقق اصفهانی! آن راه صحیح را گذاشتی آمدی این راه ناتمام را انتخاب کردی، مواجه شدی با اشکالاتی:

اولا: ماذا تقول فی المستحب التخییری؟ مگر ما همه اش واجب تخییری داریم، مستحب تخییری نداریم؟ می گوید بهتر است و مستحب است شما یا نماز شب بخوانید یا مثلا زیارت مسلم بن عقیل بروید در این سال. مستحب تخییری است. اینکه دیگر تخییر در ترک دارد هر کدام فی حد ذاته. می گویند مثلا در عقیقه بچه مستحب است یا طلا بدهی به اندازه موهایش و یا نقره.

سؤال وجواب: صدقه که می تواند شیء ثالثی بدهید. ولی اینجا می گوید مستحب است به وزنش یا طلا بدهی یا نقره.

ثانیا: جناب محقق اصفهانی! شما مثل اینکه در ذهنتان کفاره افطار شهر رمضان بود خواستی او را درست کنی. بعضی از واجبهای تخییری اصلا جمع حرام است. مثل تخییر امام در اجراء حد محارب. "أن یقتلوا أو یصلبوا أو تقطع ایدیهم وارجلهم من خللاف أو ینفوا من الارض". امام مخیر است، هم می تواند دست و پای مفسد فی الارض را قطع کند من خلاف، دست راست و پای چپ را و هم او را به دار بزند؟ قطعا نمی تواند. این ظلم است. فقط باید یکی از این دو کار را انجام بدهد.

سؤال وجواب: بر امام واجب کرد قتل، واجب کرد صلب، قطع ارجل وایدی من خلاف ونفی ارض علی سبیل التعیین، منتهی مصلحت ارفاق اقتضاء کرد بگوید لازم نیست هر چهار کار را با هم انجام بدهی. بعضی از این کارها اصلا ضدند، مثل قتل و صلب. واصلا حرام است جمع بین این ابدال.

در نخییر بین قصر و تمام در اماکن اربعه اصلا کسی اول نماز تمام بخواند بعد نماز قصر این به قصد احتیاط نباشد تشریع است.

ثالثا: جناب محقق اصفهانی! اصلا معقول است واجب بکند مولا یگوید یجب صوم بعد هم بگوید و انت مرخص فی ترکه الی بدله؟ واجب است صوم ولی می توانی هم ترک کنی الی بدله. اصلا معقول نیست. این چه وجوبی است که ترخیص در ترک دارد؟

اگر می گوئید من وجوب را نمی گویم من امر را می گویم. امر داریم به صوم، امر داریم به اطعام، امر اریم به عتق، منتهی ترخیص در ترک الی بدله داریم معنایش این است که مستحب باشد در همه واجبهای تخییری اتیان به جمیع ابدال. مستحب باشد. چون امر داریم. امر با ترخیص در ترک می شود استحباب. فقهیا ملتزم می شوید که مستحب است در فقه جمع کنیم بین اطراف واجب تخییری؟

مرحوم آقای خوئی اشکال چهارمی کرده است به محقق اصفهانی. گفته جناب استاد! جواز ترکه الی بدله یعنی جواز ترک مشروط. یعنی یجوز ترک الصوم إذا اطعمت، یجوز ترک الاطعام إذا صمت. مکلفی که ترک می کند هم صوم را و هم اطعام را و هم عتق را، امر دارد به صوم، ترخیص در ترک هم ندارد، چرا؟ برای اینکه می گوید إذا اطعمت فأنت مرخص فی ترک الصوم. خب این آقا که اطعام نکرد. پس ترخیص در ترک صوم ندارد. یک عقاب بخاطر ترک صوم. امر به اطعام هم دارد، به او گفته اند إذا صمت فأنت مرخص فی ترک الاطعام. خب این هم که روزه نگرفت. ترخیص در ترک اطعام در این حال ندارد، یک عقاب هم بخاطر او. ملتزم می شوید؟ لازمه فرمایش محقق اصفهانی تعدد عقاب است برای کسی که ترک کند جمیع اطراف را. چرا؟ برای اینکه ترخیص در ترک صوم مشروط است به فعل اطعام، وفرض این است که این شخص فعل اطعام نکرد پس ترخیص در ترک صوم ندارد.

اگر می گوئید ترخیص دارد در ترک احدهمای لابعینه. خب اینکه خلف مبنای شما است. اگر اینجوری می تواند احدهمای لابعینه متعلق حکم شرعی باشد چرا متعلق وجوب نباشد.

اقول: این اشکال مرحوم آقای خوئی وارد نیست. اولا می تواند محقق اصفهانی بگوید مکلف مرخص است در ترک مجموع الفعلین. مولا به ما گفته می توانی مجموع صوم و اطعام وعتق را ترک کنی، اما جمیعش را نمی توانی ترک کنی. ترک مجموع مرخص فیه است. خب اگر اینجوری شد ترک مجموع مرخص فیه است دیگر. فقط عقاب می شود بر ترک جمیع. مشکل از محقق اصفهانی برطرف می شود. نه اینکه ترخیص در ترک صوم مشروطا بفعل الاطعام، تا بگوئید إذا ترک الاطعام دیگر ترخیص در ترک صوم ندارد. نه، ترخیص در ترک این مجموع من حیث المجموع دارد. و اگر همه را ترک کند مرخص است در ترک مجموع، عقاب نمی شود، اما عقاب می شود بر ترک جمیع.

ولذا به نظر ما این اشکال به محقق اصفهانی وارد نیست، و یکفینا بقیة الاشکالات.

یقع الکلام فی التخییر بین الاقل والاکثر.